

مذاکرات ایران و آمریکا در ترازوی تضادهای امپریالیستی و بحران ساختاری سرمایه‌داری وابسته

مذاکرات میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا را اگر صرفاً به‌عنوان یک روند دیپلماتیک معمولی تفسیر کنیم، درک ما در سطح ظواهر سیاسی متوقف خواهد ماند. این مذاکرات در واقع تجلی فشرده مجموعه‌ای از تضادهای عمیق‌تر در ساختار نظام سرمایه‌داری جهانی، بحران هژمونی امپریالیسم آمریکا، رقابت قدرت‌های بزرگ، و وضعیت ویژه دولت سرمایه‌داری وابسته در ایران است. از دیدگاه مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، هیچ مذاکره‌ای در خلأ تاریخی و طبقاتی رخ نمی‌دهد؛ هر گفت‌وگو ادامه سیاست از راه‌های دیگر است، و هر توافق احتمالی بازتاب توازن قوای واقعی در میدان مبارزه طبقاتی داخلی و بین‌المللی است.

سرمایه‌داری جهانی در مرحله امپریالیسم، یعنی در عالی‌ترین و در عین حال بحرانی‌ترین مرحله تکامل خود، با تمرکز انحصارات، صدور سرمایه، تقسیم جهان میان بلوک‌های قدرت، و جنگ‌های نیابتی شناخته می‌شود. آمریکا به‌عنوان قدرت امپریالیستی مسلط پس از جنگ جهانی دوم، نظم خاصی را بر جهان تحمیل کرد که بر محور دلار، نهادهای مالی بین‌المللی، برتری نظامی و شبکه متحدین منطقه‌ای استوار است. اما این هژمونی در دهه‌های اخیر با چالش‌های ساختاری مواجه شده است: رشد چین، احیای نقش روسیه، بحران‌های مالی متوالی، و گسترش مقاومت‌های منطقه‌ای. در چنین شرایطی، سیاست آمریکا نسبت به ایران را باید در چارچوب مدیریت بحران هژمونیک فهمید، نه صرفاً اختلاف بر سر پرونده هسته‌ای.

ایران در ساختار اقتصاد جهانی جایگاه یک کشور سرمایه‌داری وابسته با ویژگی‌های بورژوازی بوروکراتیک و کم‌پرادور را دارد؛ دولتی که از یک سو در تقابل سیاسی با آمریکا قرار دارد، اما از سوی دیگر در چارچوب بازار جهانی نفت، نظام مالی بین‌المللی و مناسبات کالایی سرمایه‌داری عمل می‌کند. تضاد میان این موقعیت دوگانه، یعنی نیاز به چانه‌زنی برای کسب امتیاز بیشتر در نظم جهانی و در عین حال وابستگی ساختاری به همان نظم، ماهیت پیچیده سیاست خارجی ایران را توضیح می‌دهد. بنابراین مذاکرات با آمریکا نه نشانه تسلیم مطلق است و نه بیان استقلال واقعی، بلکه کوششی برای بازتنظیم رابطه وابستگی در شرایط فشار اقتصادی و اجتماعی داخلی است.

تحریم‌های اقتصادی در این معادله ابزار اصلی فشار امپریالیستی‌اند. تحریم نه صرفاً مجازات سیاسی، بلکه شکلی از جنگ اقتصادی برای وادار کردن دولت‌های پیرامونی به بازآرایی سیاست‌هایشان است. تحریم‌ها اقتصاد ایران را با تورم مزمن، کاهش ارزش پول ملی، افت سرمایه‌گذاری و گسترش فقر روبه‌رو کرده‌اند. این فشارها تنها بر دولت اثر نمی‌گذارد، بلکه بر توده‌های زحمتکش سنگینی می‌کند و نارضایتی اجتماعی را افزایش می‌دهد. در نتیجه، بخشی از انگیزه ورود به مذاکرات برای حاکمیت ایران، مهار بحران داخلی و جلوگیری از انفجار اجتماعی است. این نکته نشان می‌دهد که سیاست خارجی از سیاست داخلی جدا نیست؛ بلکه ادامه آن در سطحی دیگر است.

در سوی دیگر، آمریکا نیز با محاسبه هزینه و فایده عمل می‌کند. جنگ مستقیم با ایران در شرایطی که آمریکا درگیر رقابت راهبردی با چین و مدیریت جنگ‌های نیابتی متعدد است، پرهزینه و نامطمئن است. بنابراین گزینه «مدیریت تنش» و دستیابی به توافقی محدود که برنامه هسته‌ای ایران را مهار کند و از بی‌ثباتی شدید منطقه جلوگیری نماید، برای واشنگتن جذاب‌تر از تقابل نظامی گسترده است. از دیدگاه م.ل.م، امپریالیسم همواره میان ابزارهای فشار - تحریم،

کودتا، جنگ نیابتی، مذاکره - بسته به شرایط عینی جابه‌جا می‌شود؛ هدف ثابت است: حفظ سلطه و جلوگیری از تغییر توازن قوا به زیان خود.

در این چارچوب، محتمل‌ترین سناریو «توافق کنترل‌شده» است. توافقی که نه به معنای رفع کامل تحریم‌ها و نه به معنای عادی‌سازی کامل روابط خواهد بود، بلکه نوعی تنظیم موقت تضاد است. چنین توافقی به آمریکا امکان می‌دهد خطر گسترش برنامه هسته‌ای ایران را محدود کند و تمرکز خود را بر رقابت‌های بزرگ‌تر حفظ نماید. همزمان، به دولت ایران امکان می‌دهد بخشی از درآمدهای نفتی را بازیابی کند، فشار ارزی را کاهش دهد و فضای تنفسی محدودی در اقتصاد ایجاد کند. اما این توافق ساختار وابستگی را از میان نمی‌برد؛ بلکه آن را در شکل جدیدی بازتولید می‌کند.

سناریوی دوم، بن‌بست مدیریت‌شده است؛ وضعیتی که در آن مذاکرات ادامه می‌یابد اما به توافق نهایی منجر نمی‌شود. این حالت برای هر دو طرف کارکردهایی دارد. برای آمریکا، تداوم تنش کنترل‌شده توجیه حضور نظامی در منطقه و فشار مستمر سیاسی را فراهم می‌کند. برای ایران نیز حفظ فضای «نه جنگ، نه صلح» امکان بسیج ایدئولوژیک و کنترل فضای داخلی را می‌دهد. در منطق سرمایه‌داری جهانی، بحران دائمی به بخشی از سازوکار انباشت بدل شده است؛ صنایع نظامی، بازار انرژی و معاملات ژئوپلیتیک از تنش سود می‌برند.

سناریوی تشدید تقابل و شکست کامل مذاکرات نیز قابل حذف نیست، اما در شرایط فعلی احتمال آن کمتر است. جنگ مستقیم تنها زمانی محتمل می‌شود که یکی از طرفین احساس کند توازن قوا به‌طور بنیادین در حال تغییر است یا فشارهای داخلی آن‌چنان افزایش یافته که نیاز به ماجرایی خارجی برای بازسازی مشروعیت دارد. با این حال، باید در نظر داشت که در دوره افول هژمونیک، تصمیمات غیرعقلانی و قمارهای پرریسک بیشتر رخ می‌دهد. از این رو خطر درگیری محدود یا جنگ نیابتی همواره باقی است.

تأثیر این مذاکرات بر اقتصاد داخلی ایران نیز در چارچوب منطق سرمایه‌داری وابسته قابل فهم است. حتی در صورت توافق و افزایش صادرات نفت، اگر ساختار اقتصاد متکی بر رانت نفتی، واردات گسترده و سرکوب تولید مستقل باقی بماند، بهبود پایدار حاصل نخواهد شد. سرمایه آزادشده عمدتاً در خدمت بازتولید همان مناسبات پیشین قرار می‌گیرد، نه در جهت تحول ساختاری به سود زحمتکشان. بنابراین هر توافقی بدون تغییر در ماهیت طبقاتی دولت، تنها مُسکنی موقت خواهد بود.

در سطح منطقه‌ای، مذاکرات ایران و آمریکا بخشی از بازچینی نیروها در خاورمیانه است. آمریکا می‌کوشد از یک سو امنیت متحدین خود را تضمین کند و از سوی دیگر از گسترش نفوذ رقبای جهانی جلوگیری نماید. ایران نیز تلاش می‌کند جایگاه منطقه‌ای خود را به‌عنوان قدرتی تأثیرگذار تثبیت کند. این رقابت در بستر بحران‌های مزمین منطقه - از فلسطین تا یمن و سوریه - جریان دارد. اما هیچ‌یک از این تحولات بدون در نظر گرفتن نقش توده‌های مردم منطقه قابل فهم نیست؛ زیرا هر تحول ژئوپلیتیک در نهایت بر زندگی کارگران، دهقانان و زحمتکشان اثر می‌گذارد.

از منظر م.ل.م، نکته تعیین‌کننده آن است که تضاد اصلی نه میان «ملت ایران» و «ملت آمریکا»، بلکه میان خلق‌ها و نظام امپریالیستی و سرمایه‌داری وابسته است. دولت‌ها نماینده منافع طبقاتی مشخص‌اند و مذاکرات آن‌ها بازتاب همان منافع است. بنابراین توهم بستن سرنوشت‌رهای اجتماعی به نتیجه یک توافق دیپلماتیک خطاست. حتی بهترین توافق ممکن در چارچوب نظم موجود، تضاد کار و سرمایه، فقر و ثروت، و وابستگی و سلطه را حل نمی‌کند.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که مذاکرات ایران و آمریکا صحنه‌ای از بازتنظیم موقت تضادها در دوره بحران هژمونیک امپریالیسم است. محتمل‌ترین مسیر، توافقی محدود یا بن‌بست مدیریت‌شده است؛ مسیری که به هر دو طرف امکان

می‌دهد بدون تغییر بنیادین در ساختار قدرت، موقعیت خود را تثبیت کنند. اما در زیر این سطح دیپلماتیک، تضادهای عمیق‌تر سرمایه‌داری جهانی و نارضایتی‌های انباشته‌شده‌ای همچنان فعال‌اند. آینده واقعی نه در اتاق‌های مذاکره، بلکه در میدان مبارزه اجتماعی و توازن قوای طبقاتی رقم خواهد خورد.